



منظومہی لالکی

علی اسدالہی

تصویرپرداز: علی پورآذر

چاپ اول: ۱۳۹۷ / ویراست دوم (همراه با تصویر): ۱۳۹۹

نشر: میدان



و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود (هود/ ۷)

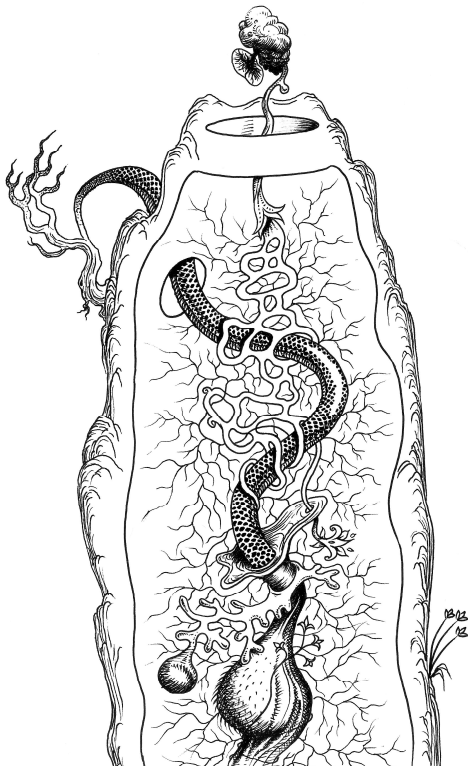
پیش‌درآمد: ۲۱ روز در تخم مرغ، یک گزارش مستند

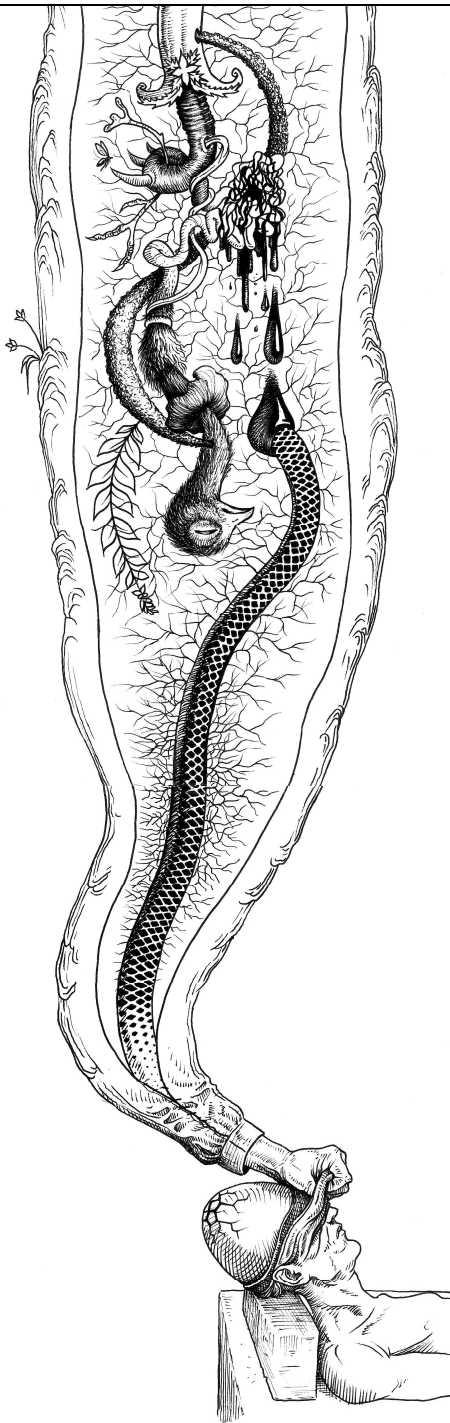
روز اول: هیچ

روز دوم: قلب

روز سوم: بخشیدنِ بال

تنِ نازک را





چهار: زبان جوانه زد

پنج: حلول جنسیت

رشد استخوان‌ها، شش

روز هفتم: آرامش

ده: سخت شدن منقار

سیزده:

پره‌های تنگ

پوست را پوشانده‌ست

هفده: سر میان زانوها

(روز بیستم اما...)

یک تنِ بی‌جان بر آب

بی‌جنبش

رها

روزها و روزها بر آب

آب آرام رام

با نقش کوه و درخت، بر پوستِ آینه

رنگ‌های گوناگون، آفتابِ زرینه

چشمُ باز می‌کند، ناگاه

و بر آب

تا بی‌نهایت دایره می‌افتد

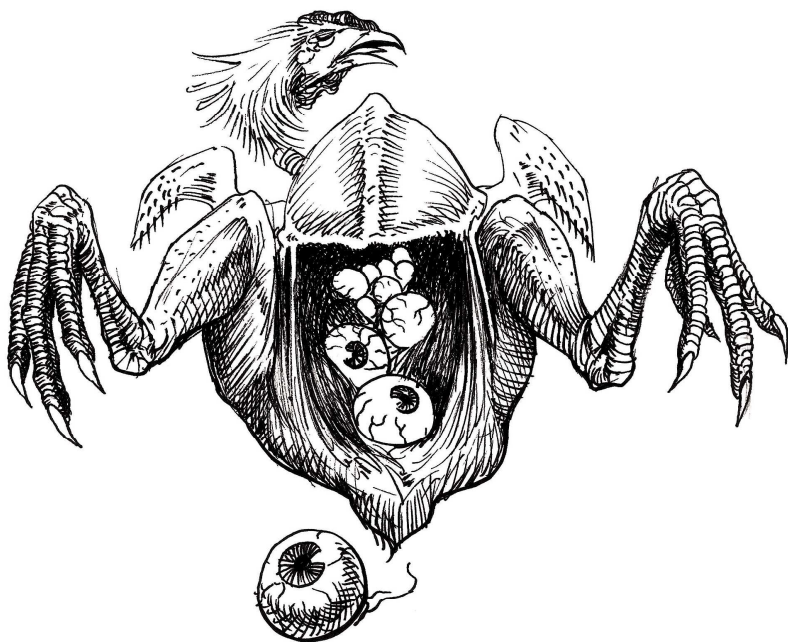
میلا، روز ۲۱:

آنگاه در ظلماتِ سقف
بر پوستِ تُردِ شب
ترک‌های درشتِ نور شکفت

- انگشت بینداز

ستاره‌ها را بشکاف

تو را از تماشاگری نیست





خداوند گفت: این قوم یکی شده‌اند، و از برای همه‌شان زبان یکی‌ست که این کار
آغازیده‌اند. حال هیچ که قصد آن کنند، از ایشان دور نخواهد بود. اکنون نازل شویم
و در آنجا زبانشان را مشوش سازیم، تا سخن هم را در نیابند (پیدایش / باب ۱۱)

برج بابل

جیک، جیک، جیک

جیک، جیک، جیک

جیک، جیک، جیک:

– مادرا! مادرا! مادرا!

جیک، جیک، جیک...

زبان ریشه می‌زند

در خاکِ بایرِ زبان

کوه با شکوه و سنگ‌هایش

چشمه‌ها و رنگ‌هایش

مچاله می‌شود در ظرف کوچک دهان

و با «درخت»

قتلِ درخت آمد

در دو هجای ناکافی «درخت»

دبستان

خزنده؟ - می خزد!

چرنده؟ - می چرد!

درنده؟ - می درد!

پرنده؟

[هیچ یک پاسخی نگفت]

بال: یدالطائر را گویند و به عربی جناح خوانند. جناح که پرندگان به واسطه‌ی آن پرواز می‌کنند و به منزله‌ی دست است مر سایر حیوانات را (فرهنگ ناظم الاطباء)

عبث پرنده‌ای بودن

عبث چند استخوان ثقیل

و پرهای زبری که

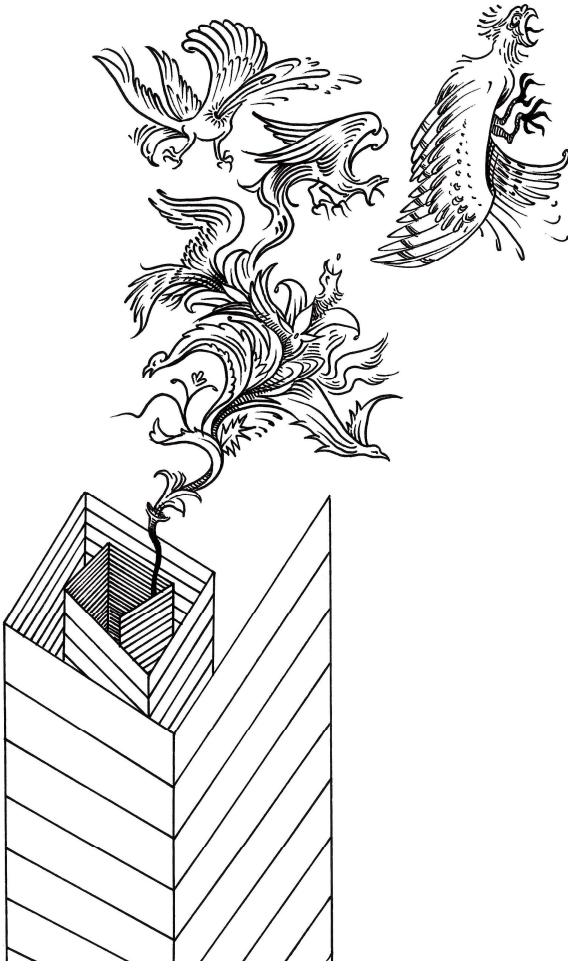
هوا را عابر نیست، مانع است

یکی برخاست از آن‌همه آسمان گریست:

- دیدار کبوتر - زجر است

دیدار کبوتران...

دو بالِ بی جهت
دو بالِ پر زدن، خالی
دو بالِ خالی از آبی



۳

خروس تا افتاد، خواست برخیزد. با پای بسته نمی‌شد... میان اذان، بال زد، جست. افتاد. اما دوباره بال زد، و یک کم هوا گرفت و باز افتاد (خروس / ابراهیم گلستان)

به دیدار قناره می‌رود

بر دو پا ایستادن و بر دو پا رفتن

بر دو پا بارِ حیات بردن

و گاه هر طلوع

بر نردبانِ شبِ ایستادن و روز را وعده سر دادن

روز را

که خود اسم رمزی بود

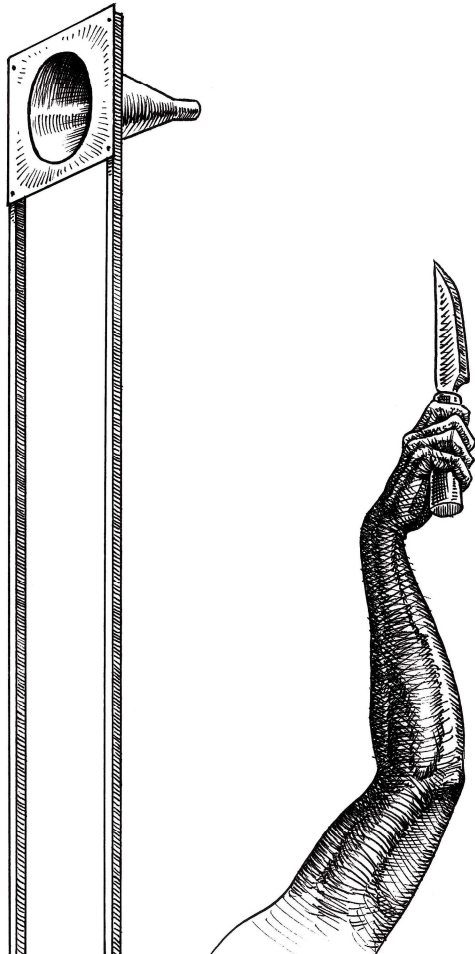
- رفت و آمد خورشید، گر نه، خبری تکراری ست -

از دو پا آویزان

از میان ابروان

غروب

بر زمین می‌ریزد



غایب باشک

(با دو چشم بر دو وجه مخالف)

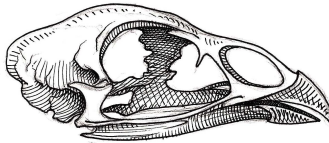
یک سمتِ صورتِ با توست

آن یکی رو به جهانی که اعتبارش نیست

چشم‌هایم را بگیر و تاریک باش

تاریک!

تا با دو چشم بینمت



- مرگ را چگونه/ات دیدن؟

مرگ را که هر بار از روبرو می‌آید

راه خون آلوده می بینم همی / کین سفر چون مرغِ بِسَمِلِ کرده ام (عطار)

می شود تو نمیری مادر؟

می شود که نریزند، نگیرند، نبرند؟

می شود که بگویم حلقوم

بی که اشک خون باشد و جگر دود برانگیزد؟

(من گلوی تو را

با سطح سَرَم دوست داشتم)

گوش دوباره بر شکمت بگذارم؟

کهکشان را بشنوم؟

بچرخانم

تا نجسبد پوستم

به آفتاب مستورت

می شود که نمردن؟

می شود باز

تخم تازه‌ات باشم

و در گرمای تنت

بر جوانه‌ام بنشینم؟



حیات

باد

خنکای مَطَّلَعِ خرداد

و نور ظهر: شرابی که بی دریغ می بارید

[چیزی میان گلِ

- یک کرم یا خرخاکی -

پوستِ سنگدان را

در بزاقِ دهان حل می کند]

...یک سمت، بالشی پاره



سمت دیگر

باد...

Σ

لیکن هوشیار باش که خون را نخوری، زیرا که خون جان است. آن را نخور،

بلکه چون آب بر زمین بریز (تثنیه / ۱۲)



صبح، سویای خیس داده یا کته (بدون نمک و روغن)

عصرها، دانه‌ی گندم

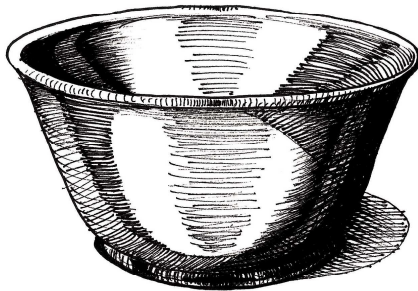
هر روز، کمی پیاز

تره‌ی خردشده، هفته‌ای سه بار

برای کلسیم: پوره‌ی استخوان کاملاً پخته، هفته‌ای یک بار

- پیاله‌اش چه شد؟

پیاله را پر کن!



۱۲ هفته (و ۲۱ روز)

حالا نوبت توست!

که در فرگشت صورتت به چهره‌ای بالغ

پیامی بلیغ پیدااست

چیست این نگاهِ سخت؟

چیست آن‌چه در چشم‌های تو خواهد مرد؟

حالا نوبت توست!

که مرگ - چون پیچکی معصوم -

در قد کشیدن گردن گرد گلوت پیچیده‌ست

حالا نوبت توست!

آگهی فروش

جوجهی چهار ماهه

قلم سبز و خوش نژاد، کج تاج

بدن فولاد

یاد می گیرد بدرد، از یاد ببرد

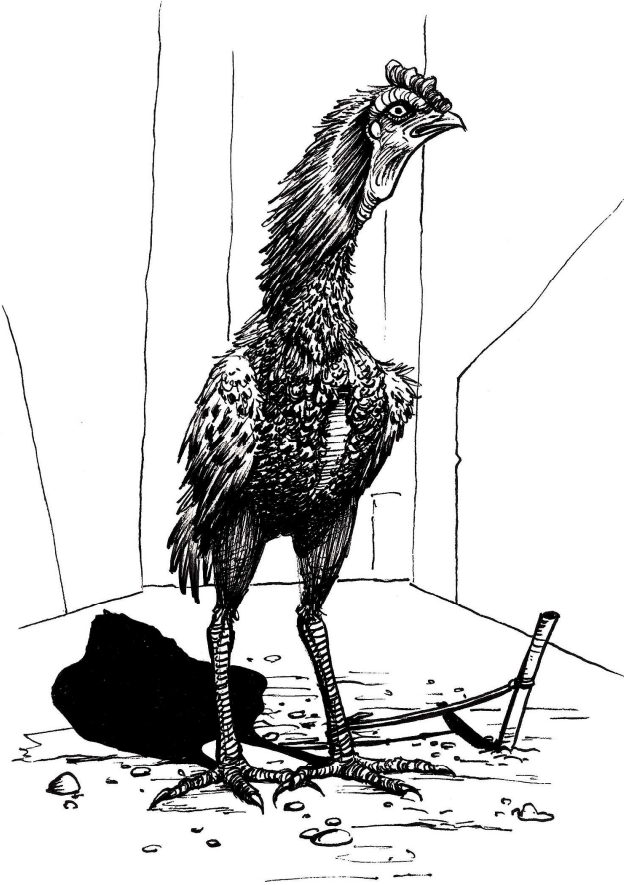
پدرش شش دانگ، پنجاه میدان زده، تاوان گرفته و بُرده

به شرط جنگ، واکسن خورده

با همین سن حریف که ببیند، سر می گیرد

 عشق باز واقعی زنگ بزند 

حالا نوبت توست!



خریدار



رفتم رفقا، رفتم

من نیز از میانتان رفتم

در میان هم لولیدن،

ای هر طلوع

مردادِ دویدن،

در ظرف آب و روی سقف،

تکانِ تکانِ نور

شهریورِ ضیق،

عرق‌ریزانِ کوچه‌ها،

که آسمان را منظر عاشقان کردید...

شاخه‌های بلند

بدرود

ای شکوه شیدایی!

ای هر چه که از من، با من

پشت در جا ماندی

آواز

برادرتان بودم... نه مگر؟

نگاه کردید

جوانتان بودم

جوجه‌ی خوش‌زبانان بودم

نگاه کردید

پس فرود چاقوها

پس به ترستان خندید

گفت هیس و هیاهو را کشت

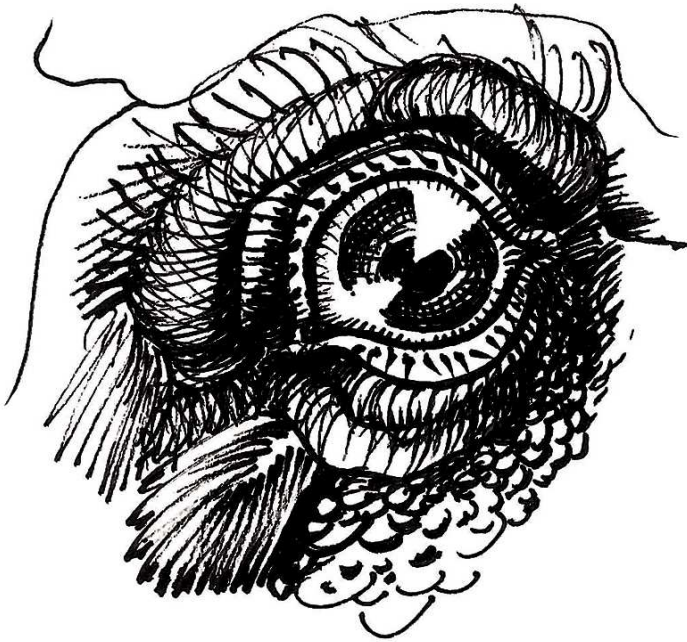
مرا برداشت، درون قفس انداخت

یکی از حاضران را کشت

نگاه کردید

سی مرغِ ترس خورده‌ی مسکوت!

فقط نگاه کردید





امید را فرو بگذار، ای آنکه درون می آبی (دورخ دانته/ سرود سوم)

قرنطینه

آرام پسر! آرام!

این هم اتاقِ تو:

یک ماه، دائماً تنها

- بی که لحظه‌ای بیرون -

سی روز کاملاً ظلمت

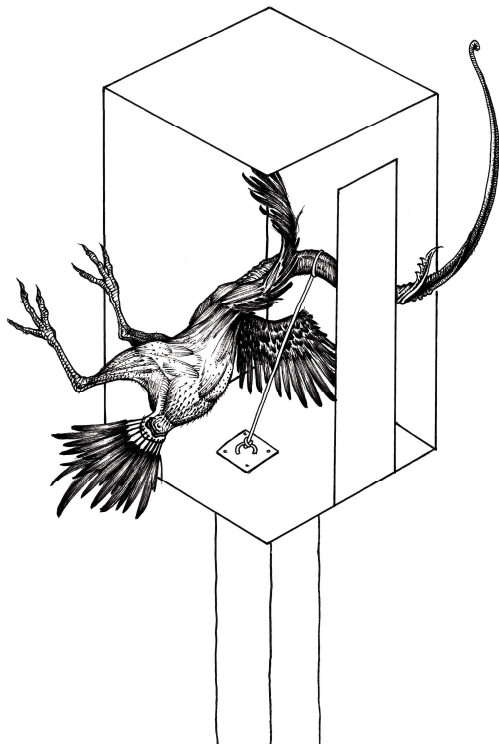
در کاسه‌ی آبت: خون

دردخوارِ زندگی، آرام!

بلا یواشکی آمد

بر پوست خواهرت دیدی؟

جوش‌های برفکی آمد



چندروزی گذشت...

دهان و صورتش یک‌دشت زخمِ نامنظم شد

آبله داشت، ماتم شد

درد به ریه‌هایش زد

در تن خودش خم شد



آرام لالکی! آرام!

زنده‌ای و ناشکری، نعمتِ نفس نمی‌دانی

به اتاقت که می‌روی، هشدار!

چیزی نوشته بر دیوار

پس بخوان و محرم شو

منقار در پیاله داخل کن

مسموم و مُصمّم شو

صبحگاه



بدوانیدش، به لَه‌ه بیفتد. مثل سگ عرق کند.
تا وقتش که شد، نُبرد، جا نزند، کاکل نیندازد.
باید بجهد هوا و برگردد، خار بزند.
بگیریدش. ولش کنید. دوباره بگیریدش؛
باز از ارتفاع ولش کنید، عضلاتش قوی شود.
دست بگذارید روی کمرش، فشار دهید.
می تپد ناچار. نترسید! ادامه دهید!
بال‌ها را وا کنید، زیر بغلش بزنید.
هی برش دارید و بر زمین بگذارید.

آماده‌اش کنید

برنده‌اش کنید

برنده دیده‌اید؟

در هوای چمن ای مرغ گرفتار منال / شب دراز است، دمی در قفس و دام بخسب
(خاقانی)

یکی صدا می زد

پیس! پیس! نیگا منو!

صابونی ام! کارت دارم!

بین منو خوشگله! خوب گوش بگیر چی می گم:

گنده‌ی اینجا منم

خط می زنم، جر می دم، سنگینه چوبم، مُخ پُخ ندارم.

بد می زنم، مسلسلی، پسِ سرت، برینی.

پس کتتو ببند سریع، باشه دایی؟

پیش رقیب نبر صداتو بالا، وقتی دارم می خونم؛

جرّی می شم، کولت می رم، یه جا گیرم می اُفتی،

یوغتو می گیرم نفس بیفتی.

راستی بگم!

یه‌وخ تنت نخاره، بخوای بری اون بالا روی تیغه،

فلنگه رو ببندی.

فرار برای قصّه‌هاس...

واسه خودت می‌گم اینو داداشی

هر کی که رفته قپونی آوردنش، دو تا زدن تو کونش.

می‌گن همه:

مرغی که رفته دیگه مرغ نمی‌شه، مرغی که خواسته بپره،

دیوونه‌س.

می‌کشنت! خرنشی و پیری!

انقدرم نباش تو لک: یه راهی هس... فراری هس...

روزای روبه‌راهی هس...

زیادی فکر نکن که داغون می‌شی. از ما به تو نصیحت.

بعد که یه فردا روزی، نوبتته، فنو بلد نباشی،

شگرد نداشته باشی، می‌گن دیوونه اومد.

چوب می‌زنن، با نوک دارکوب می‌زنن.

سه چار تا میدونِ کوچیکِ بازی، غذاتو ور می‌دارن،

می‌دن به مرغِ دیگه.

وقتی بهت نمی‌دن.

آخرشم کیسه‌ی بُکسی بچه.

می‌برنت چن تایی عشقِ لاتی، عرق با آبجو قاطی، فیتيله تو بییچن،

یادت بدن چجوری می‌شه فن زد.

کتک خورا، ضعیفا، می‌شن حریف مشقی.

خوش اومدی پسر جون!

بازی رو بشناس عشقی!



عشق باز

برنده شدن بُردن

قهرمان بودن و نام آوردن

بِبرِ لالکی! ببر!

ببر! تا بروی بالا

ببر، برنده باشی تو

ببر پرنده‌ی پیروز

ببر فریاد جمعیت

ببر باریدن شهرت

ببر - پَنجا می‌ذارم روش!

ببر نَواله را هر روز

جماعتی را دیدم ز یاران خود، سرها و بال‌ها از دام بیرون کرده و از این
قفس‌های تنگ بیرون آمده و آهنگِ پریدن می‌کردند

(رسالت‌الطیر / شیخ الرئیس)



خواب

بیدار شو! بزن بیرون!

هی مُرده! بزن بیرون!

تگه و پاره و تاخورده!

با تنِ گم شده در جوش آب

با دنگ دنگِ ضربه‌ی چاقو

از دستگاهِ زنگیِ پَرکن
یک‌باره بزن بیرون

پروانه بزن بیرون

هورمونی بزن بیرون

گوشتی بزن بیرون

وقتی که رگت وا شد، از تن که زدی بیرون

هی باز بزن بیرون

با تخم‌های بی‌نطفه، جوجه‌های مَسْلُوت

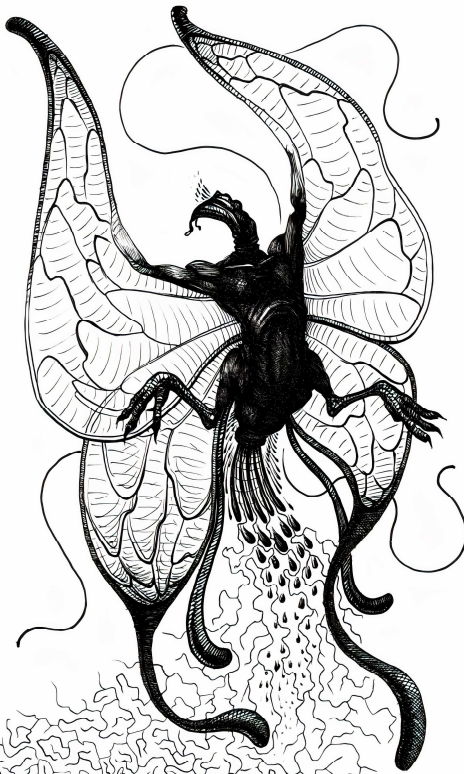
با کارد

با سوهان

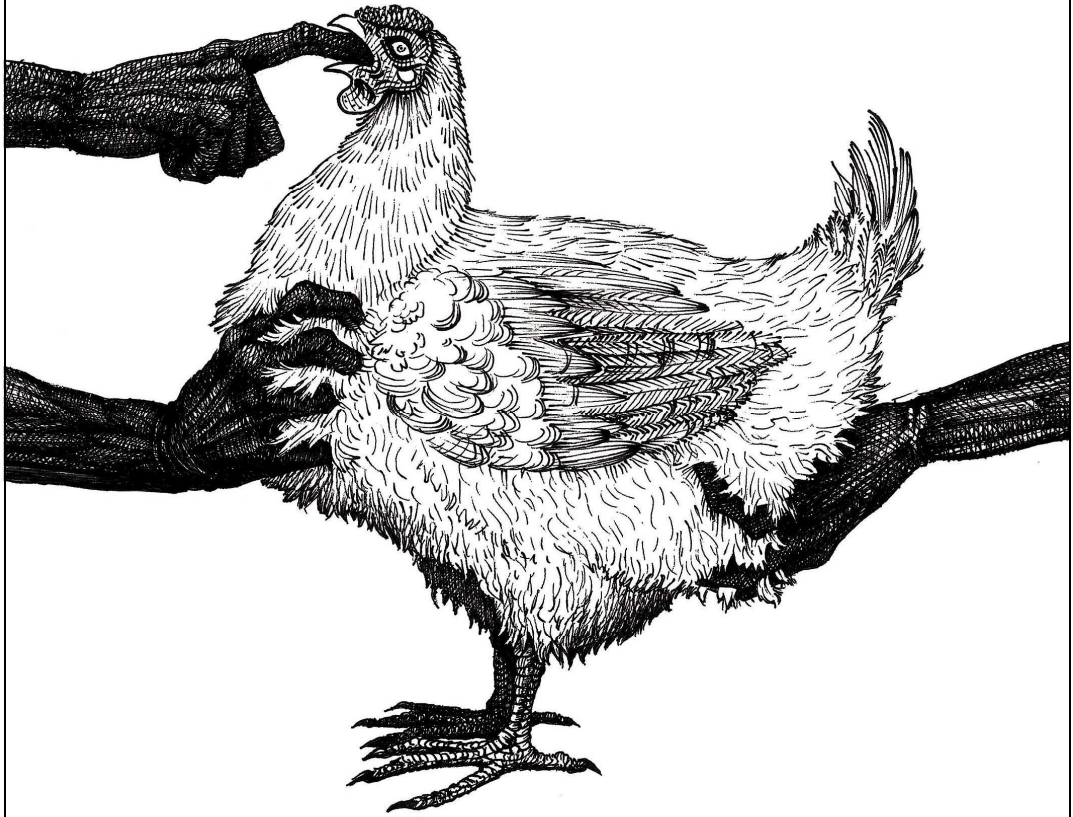
با - خُرد هم‌کنم؟

برخیز

از دیس بزن بیرون



میان پرده



یکی خون چشم بدغضب آمد، به مصاف صابونی. گروه‌ها کشیدند و شرط‌ها بستند. خسته و پرکنده، آخرکار، جهید و حریف عنود تاوان داد. پس وقت بزم آمد و شادخواری. چند مرغ آوردند، طعام جشن؛ همه را «پرسفیده» نام. ماشینی و افسرده، غم‌سوده و پژمرده، به جعبه‌ای.

Cobb 500

کدامتان هست که بداند
قصه‌ی «پرسفیده» را؟
کدامتان شنیده است
از اندام تمیزش، ران‌های گپلش؟

کدامتان دشت‌های پنبه‌گون پر را دیده‌ست؟

کدامتان می‌داند خداوند بزرگ
یک روز در دهان مردی موفق
گلو کشید
باکت و شلووار مشک‌اش، کراوات قرمزش
او را از قفس در آورد و به مهمانان گفت:

- این شما و این شاهکار ژنتیک!

پس

صعود هر گیلان

پس

زمان رقصیدن



کدامتان

فرود یک کیسه‌ی خون را

بر برهوت مرمر دیده‌ست؟

گفتند چگونه است آن؟ گفت:

شهر بزرگ، شهر شلوغ، شهر هواکش‌های گول‌پیکر

خاک‌اره و پوشال

استیل، استریل

آسمان مسقف، غذای منظم، خورشیدهای مکرر

شب و روز دقیق

اصلاح نژاد

دستگاه کپی

خلق گوشه‌گیر، اهل و سربه‌زیر

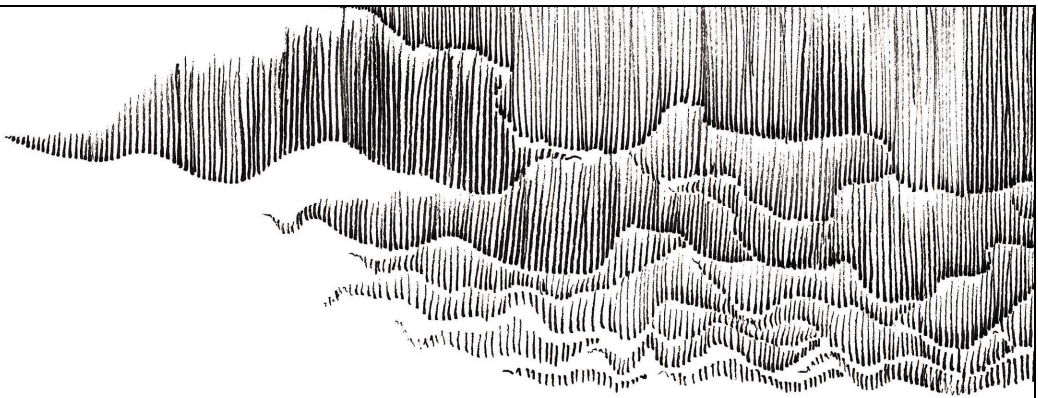
برابر دوربین

روی نمودار

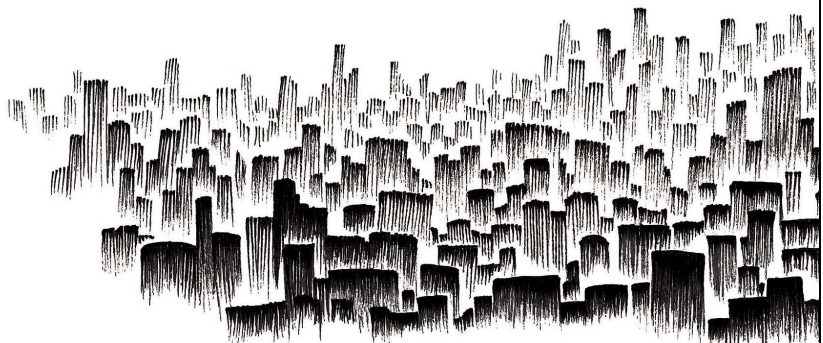
در صف

بالای ترازو

بر قلاب



کدامتان دیده‌ست؟



زغال افروختند و بردند.

وداع:

می خواستم کوه

می خواستم ابر

برخاستم برف را گاز بزنم با شهد شیرین یک گیاه

بدانم نام کوچک آن باد را که در تموز

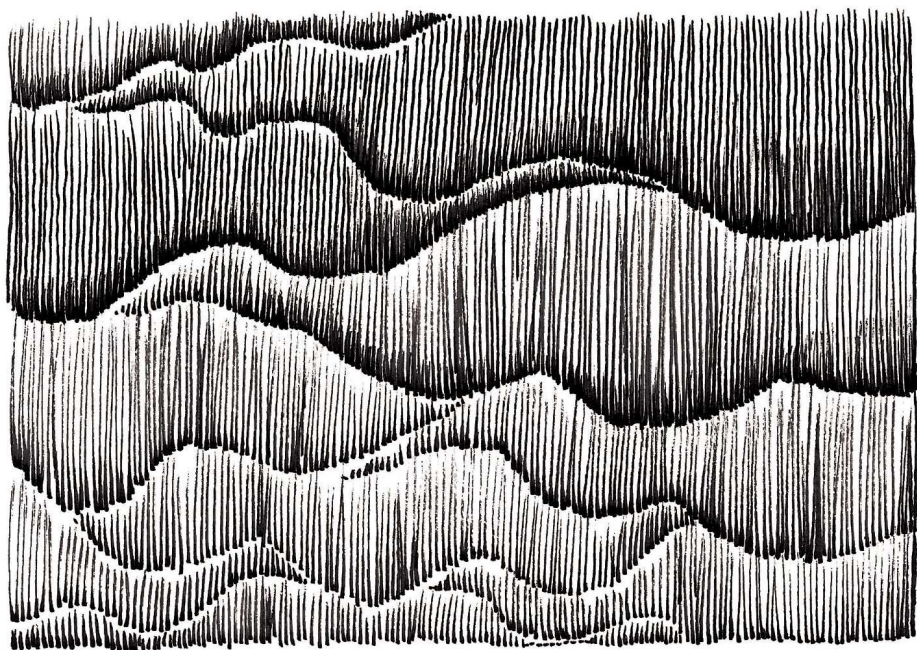
می زند به یال مرغکی

صدایش کنم

بروم

یکی بدود، همه را خبر کند:


- پریدند! پریدند! نگاه کنید! پریده اند!



ردّی از عبور
در آسمانی که کاملاً خالی ست
زخم پارگی بر بوم
بومی که سر به سر آبی ست

7





بیچاره دلم، بی کس، کز شوق رُخت هر شب
بر خاک درت افتد، در خون جگر خیزد
(رومی)

- اونور دیوار رفقا! اونور دیوار به خدا یه راهه. یه تیر برقه اونجا،
نیگا کن! دونه به دونه می ریم، از سر اون شاخه که روی توالت
حیاطه. نوک قرمزی تخماتو ول کن امشب! فردا می رن، نیمرو
می شن، غذای صاب خونه می شن. سخته، ولی، سوت که زدم برو
سراغ صابونی، بندی که بستن قفسش رو وا کن.

+ بدو بابا! چرا من؟

- تا که تو هم باقی رو آزاد کنی. تا که نریزه خونت. تا که نیارن
نعشتو به خونه؛ سرت جدا، تنت جدا، پره‌ای خوشگلت جدا. تا
که بدونی می‌شه؛ تا بگمت رفتنه اصل کاری؛ رفتنه که می‌مونه؛
رفتنه که آبیهِ رنگش توی آبِ دریا، تو چشمِ اون کبوترا که دیدی.

+ من نمی‌آم! گوشم پره! دیدم اونایی که اینو می‌گفتن...

من نمی‌آم! شب به خیر!



میدان

بزن! بزن!

بزن! بزن!

بزن تو لالکی، بزن

پنجه، بزن کله، بزن آن ضربه‌ی سنگین فنی را

بگو چیزی: رجزخوانی

بخوان، خردش کن از داخل

بزن جنگی، دماغش، مشت اول را

بزن، باز آ

بزن چرخش

کمی مکث و کمی رقصِ بدن

حالا

بکوبش مشت دوم را

بزن محکم

بزن چوب از بغل، در سر

بزن، تابش بده فوراً

بزن با پتک زورآور

بزن، یادت رود چشمش، دهان خونی اش، اشکش

بزن خود را در آینه اش

بزن جبران ناکامی

بزن خود را به نادیدن

بکش بر گردنش ناخن

پرش را فوت کن از لب

[بیر، برنده باشی تو]

از تشت خون جامی

بزن



K.O.

- صبح آمده است؟

+ آری! حضورِ عورِ نورِ آمد، لباس تیره‌اش افتاد

- کجایم من؟ کجاست اینجا؟

+ بلند شو کودکم، بر پا

بیا زیر پر مادر

بلند شو لالکی! بوسه... بخوان با روز خنیاگر

- صبح آمده است؟

+ آری! کمی گیجی و حیرانی؛ کجا هستی، نمی‌دانی

بلند شو کودک خسته، بلند شو بال و پر بسته

بلند شو از جهان رسته

بزن پیش همه، پرپر



بلند شو لالکی!

۱۰ شد

بلند شو لالکی!

۹ شد

بلند شو!

هشت و هفت آمد



باختن

برنده؟

نیستم

ستاره؟

نیستم

محبوب شما

نیستم

رنگِ پرَم، شکلِ تنم را، کسی دیدن نمی خواهد
بُردن نمی دانم: غذای خوب، لانه‌ی بزرگ خوب

موفق؟ نیستم

دست‌کشم کنند؟

گردنم را ببوسند و ناز بیاورم؟

نیستم



ترس خوارم، کبک دلم، نازکم

نزدیک که می شوند

نیستم

در باز که می شود

غوغا که می رسد به غریو

زل که می زنند

در حضور آن همه چشم

رخ به رخ، دو چشم در برابرم

دو کاسه خون

منقار بزنم؟

نیستم





- بلند شو مرغ بازنده!

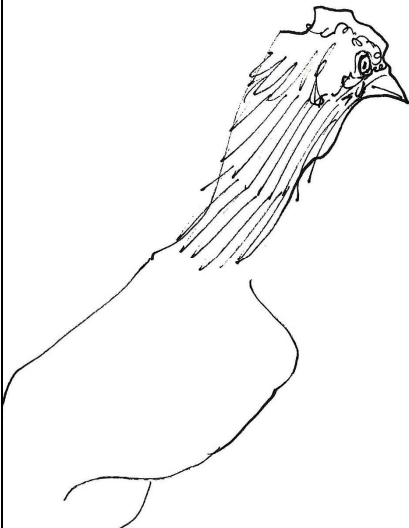


آن شب

• گه زدی باز پسر جون؟ ریدمون ریغونه! نیگا نکن، هی این پا و اون پا نکن. بزن ولش کن که کیه عنینه! بابا به تخمت هی می گی: ننهش چی؟ آقاش چی؟ جوجهی زابه راش چی؟ این جوری پیش بره دو هفته دیگه، نواله بی نواله. نون بیات و آبه. بوی فسنجونت بیاد، می فهمی، اوضاع بده، خرابه.

- یه فکری زد به کله م!

• بنال بینم قراضه.



چون شنودند این سخن مرغان، همه آن زمان گفتند ترک جان، همه
عزم ره کردند، عزمی بس درست ره سپردن را باستاند چُست
(منطق الطیر)

پرسیدم رقص کردن به چه آید؟ گفت: جان قصد بالا کند، همچو مرغی که
خواهد خود را از قفس به در اندازد. قفسِ تن مانع آید. مرغِ جان قوت کند و
قفسِ تن را از جا برانگیزاند.
(شیخ اشراق)

پس آن مرغها را بخوان، تا به سوی تو بشتابند.

(گاو / ۲۶۰)

صابونی از راه رسید: شهید و نیک کوفته. میان حیاطش نهادند و رفتند: کودکی که بی خیال، بر رختخواب پر خود خوابیده‌ست. سر، به پشت برگشته؛ گردن رفیعش: علامت بزرگ سوال.

Domestication

از این دو بال بلند

مگر بر آسمان چه باقی ماند؟

نبودم و دیدم

بینا

نسپر دم

شنیدم و گوش

بویایی ام نبودم

بوییدم و اما

که بر گردم

پایم نیست

که درهای سینه را بگشایم

دستم نیست

و از هر دهلیز خود عبور کنم:

به یاد بیاورم مه را
بوران آن غروب جنگل را
و باد خطی از چهره‌های خسته‌مان برمی‌داشت،

..... در مسیر گنج خود می‌برد.....

..... در سفید سراسر.....

..... در دشت.....

..... تا مشام تیز درندگان

*

پس آن چراغ روشن دور را دیدیم

میزبان به پیشواز آمد و ما خندان

بی‌خبر

به خانه شدیم



مرغ از تنگیِ قفسِ جسته‌ست
کیست کو مانده؟ کیست کو خسته‌ست؟ (نیما)

همچو زندانیِ شبِ چون گور
در بیابان و راه دور و دراز

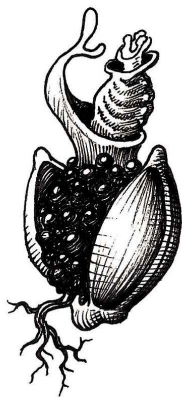
نوک قرمز

بویم بکش نگاهم کن
با دو چشم روبه‌رو نگاهم کن

مرا که رفته‌ام نقطه‌ام
و حلقه‌های بادبادکم آبی‌ست

نگاه کن گلویم را
صدایم نمی‌رسد
سرخ است
در میانه می‌ریزد:

نگاه کن صدایم را



و لالکی

«کج تاج» می آید

«پرسفیده» می آید

«بی کله»، «قلم زرده»، «خون چشم» و «خسک» با هم

شرحه شرحه می آیند

خون است که می آید

قلب است که می آید

منقار از عمق زخم، در آمده، می آید

صد سینه‌ی ساتوری

صد بالِ پرِ گلگون

صد رانِ تبرخورده

زیر خاک و خُل، مدفون



چشم است که می آید

رقص است که می آید

داد است و گلو در هم

آن روز که می آید

هی بوسه و هی خنده

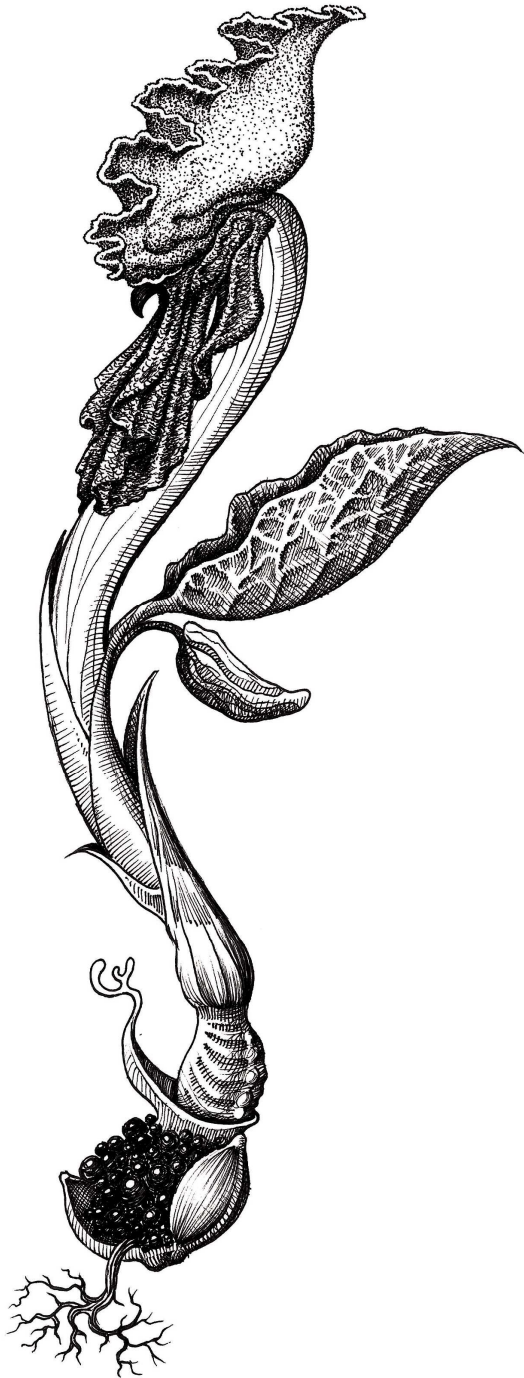
هی نگاه بی تردید

سی مرغ کنار هم:

سیمرغ که می آید

فردای تو می آید

فرداست که می گفتند، فرداست که می آید



پروانه زدی بیرون!

پایان

توضیح چند اصطلاح در این کتاب:

بغل زنی: حالتی که خروس با حریف رخ به رخ نشود و با نیم دور چرخیدن، پهلوئی حریف (به خصوص ناحیه‌ی گوش) را بگیرد و به زیر فک ضربه بزند.

پس زنی یا کاسه زنی: وقتی خروس کامل می‌چرخد، پشت سر حریف را می‌گیرد و به پس سر او ضربه می‌زند.

تاوان دادن: شکست کامل و تلف شدن خروس در میدان که به پرداخت تمام مبلغ شرط می‌انجامد.

چوب زدن: ضربه زدن با کف پا و قلم به سر و صورت حریف (چوب = لگد خروس)

خار زدن: یعنی خروس با خارهایی که به پاهایش وصل می‌کنند، به حریف ضربه بزند. این خارها می‌تواند میخ‌مانند یا تیغ فلزی باشد.

خَسک: خروس لاری با تاج و گوشواره‌ای مانند خروس‌های محلی

دانگ: بلندی خروس را می‌گویند. بلندترین خروس‌ها شش دانگ‌اند و خروس‌های تا سه دانگ برای میدان مناسب‌اند.

دست‌کش: نوازش حیوان که باعث استراحت عضلات و خوگیری به صاحبش می‌شود.

رخ به رخ کردن: از روبرو به سر و صورت و چشم حریف نوک زدن

سر نگرفتن: اگر خروسی با خروس دیگر نجنگد و بترسد، می‌گویند سر نگرفت.

شگرد: به انواع فن‌های جنگیدن خروس می‌گویند، مانند: یوغ‌گیری، زیرچرخ، کوله‌رو، رخ به رخ، کلاف‌زنی و...

صابونی: خروس سیاه با گستره‌ای از رنگ‌های گوناگون میان پرهای سیاهش.

قلم: ساق خروس

کاکل انداختن یا غاز شدن: خروسی که پیش از مبارزه موهای پس سرش را سیخ می‌کند، اما به محض شروع جنگ، فرار می‌کند.

کوله رفتن: خیمه زدن خروس روی حریف، برای نوک زدن از بالا

گرو کشیدن: شرط‌بندی در میدان‌های جنگ خروس

لالکی: خروسی با گوشواره‌های بوقلمونی

لک یا تولک: حالت خروس در فصل پرریزی که در این حال نباید بجنگد.

میدان: جنگ دو خروس

نطفه چسباندن: اگر تخم مرغ توسط مادر، انسان یا دستگاه به‌طور منظم نچرخد و پخش گرما یکنواخت نباشد، نطفه یا جنین در اثر حرارت به بخش داخلی پوسته و غشاء آن می‌چسبد، در نتیجه ناقص یا تلف می‌شود.

نواله: خوراک خروس که مخلوطی از مواد مغذی و راحت‌الهضم است.

یوغ‌گیری: هنگامی که خروس گردنش را دور گردن حریف پیچیده، قفل می‌کند، و با فشار وزن، رقیب را به زیر می‌کشد.

Cobb 500: کوب ۵۰۰ نژادی از مرغ‌های گوشتی است که به‌سرعت رشد می‌کند. این نژاد می‌تواند در سن ۳۳ روزگی به وزن کشتار ۲ کیلوگرم برسد. شرکت انگلیسی کوب-وانترس، کوب ۵۰۰ را در دهه‌ی ۷۰ میلادی معرفی کرد.